

## رده‌بندی پژوهش‌های تکاملی درباره ادبیات و معرفی رویکردی تکاملی - شناختی به آن

غزاله عزیزی\*

هادی صمدی\*\*

### چکیده

در دهه‌های اخیر علوم زیستی در قالب دو جریان به جهان روایت‌ها و ادبیات پای نهاده‌اند: رویکرد تکاملی و رویکرد شناختی. مقاله حاضر، با اشاره‌هایی به رویکرد دوم، عمدتاً به رویکرد نخست می‌پردازد. نظریه‌های طرح‌شده در ادبیات تکاملی عمدتاً گرایش انسان به ادبیات را با در نظر گرفتن فرایند تکامل انسان سازگاری به حساب می‌آورند، سازگاری‌هایی در سطوح مختلف فردی، گروهی و فرهنگی. در مقاله حاضر، ابتدا به بررسی و نقد این نظریه‌ها می‌پردازیم. نظریه ذهن گسترش‌یافته رابطه میان ذهن، بدن، جهان پیرامون را وثیق می‌داند. دعوی دیگر مقاله آن است که نظریه ذهن گسترش‌یافته قابلیت ویژه‌ای برای تبیین ادبیات دارد. هم‌چنین، به‌عنوان دعوی آخر، مقاله سراغ زیست‌شناسی تکا - تکو می‌رود و از قابلیت‌های تبیینی آن برای تبیین نقش ادبیات در زندگی و تکامل انسان بهره می‌گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** ادبیات، تکامل، رویکرد شناختی، سازگاری، ذهن گسترش‌یافته، زیست‌شناسی تکا - تکو.

\* دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، azizighazaleh1@gmail.com

\*\* استادیار گروه فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، samadiha@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۱۰

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

## ۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر رویکردهای طبیعت‌گرایانه به‌طور عام و رویکرد تکاملی به‌طور خاص بخش‌های مختلف مطالعات علوم انسانی را در بر گرفته‌اند و به‌ویژه در متون فلسفه زیست‌شناسی و فلسفه علوم شناختی پرداختن به علوم انسانی رایج شده است. نه تنها روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و اقتصاد، بلکه علوم سیاسی و در سالیان اخیر ادبیات نیز از منظر تکاملی بررسی شده‌اند. بررسی‌هایی از این دست تا جایی پیش رفته‌اند که امروزه شاخه‌های روان‌شناسی تکاملی، زیبایی‌شناسی تکاملی، و اقتصاد تکاملی بخش بزرگی از حوزه‌های روان‌شناسی، هنر، و اقتصاد را شکل می‌دهند. پرسشی که در مقاله پیش‌رو به آن می‌پردازیم آن است که نظریه تکامل چه نسبتی می‌تواند با ادبیات داشته باشد؟ بدین منظور، ابتدا با نگاهی کلی به معرفی تمایز میان رویکرد تکاملی و رویکرد شناختی به حیطه ادبیات خواهیم پرداخت که اولاً چندان مورد توجه قرار نگرفته است و ثانیاً نشان خواهیم داد چنین تمایزی به ما کمک می‌کند تا به‌گونه‌ای دقیق‌تر به تبیین و نقد رابطه میان ادبیات و تکامل بپردازیم.

زیست‌شناسان تکاملی این دعوی را دارند که می‌توانند تمامی ویژگی‌های جهان‌شمول انسان را توضیح دهند؛ اما در این میان، ویژگی‌هایی وجود دارند که همواره این دعوی زیست‌شناسان تکاملی را به‌چالش کشیده‌اند؛ ادبیات در زمره آن‌هاست (در متن حاضر منظور از ادبیات تنها دو وجه روایت‌گری و مکتوب‌کردن روایت‌ها در قالب ادبیات است و تنها به‌نحوی حاشیه‌ای به ژانرهای ادبی اشاره خواهد شد). ادبیات چه برای نگارنده و چه برای خواننده آن فعالیتی زمان‌بر است و این از منظر تکاملی فعالیت‌هایی که هزینه‌بردار در نظر گرفته می‌شود. چرا انسان‌ها به‌جای پرداختن به فعالیت‌هایی که به بقا و تولیدمثل آن‌ها ربط دارد باید ساعت‌های زیادی را سر در کتابی برند و با غوطه‌خوردن در جهانی خیالی از جهان واقعی پیرامون خود غافل شوند؟ درحالی‌که رویکرد تکاملی در پی یافتن فایده‌هایی برای ادبیات است که جبران‌کننده چنین هزینه‌هایی باشد، در شاخه‌ای از رویکرد شناختی به ادبیات که در این مقاله معرفی خواهد شد تأکید بر کم‌رنگ کردن مرز میان ذهن و بدن از یک سو و محیط زیست از سوی دیگر است.

تابه حال، هیچ مقاله‌ای به معرفی رده‌بندی برای مطالعه رویکردهای تکاملی به ادبیات اختصاص نداشته است. اما این کار درمورد مطالعات تکاملی دین توسط ریچارد سوسیسی (Richard Sosis) و هم‌چنین در رویکرد کلی به هنر توسط موهان متهن (Mohan Matthen) انجام شده است. بنابراین، ابتدا تلاش خواهد شد تا با الگوگیری از کارهای مشابه در فلسفه

دین و زیبایی‌شناسی تکاملی رده‌بندی مشابهی برای ادبیات تکاملی معرفی شود. به‌علاوه به‌نظر نویسندگان جای دسته‌جدیدی از مطالعات تکاملی در حوزه ادبیات خالی است که به‌طور مثال می‌توانند از مطالعات شناختی وام‌گیرند. تاکنون در عمده مطالعات تکاملی سنتی به مباحث شناختی چندان توجه نشده است و شاید یکی از علل اصلی اختلاف‌نظرها میان طرف‌داران رویکردهای تکاملی و شناختی این باشد که دو طرف به یافته‌های یک‌دیگر توجه چندانی نشان نداده‌اند. ارنست مایر (Ernst Mayer) میان دو دسته علل دور (ultimate causation) و علل نزدیک (proximate causation) در تبیین پدیده‌های زیستی تمایز قائل می‌شود. به‌عقیده وی، در تبیین‌های نزدیک به‌نحو هم‌زمان (synchronic) به علل به‌وجودآمدن خصیصه یا رفتار می‌پردازیم، درحالی‌که در بیان علل دور به علل به‌وجودآمدن پدیده در بازه‌های زمانی تکاملی توجه می‌شود (مایر ۱۳۸۸). بنابراین، به‌نظر می‌رسد رویکردهای شناختی (که به علل نزدیک می‌پردازند) و رویکردهای تکاملی (که به علل دور می‌پردازند) باید مکمل یک‌دیگر باشند و نه معارض یک‌دیگر. با این استدلال، عمده اختلافاتی که در زمینه مطالعات ادبی میان طرف‌داران دو مکتب تکاملی و شناختی وجود دارد دعوایی صنفی است تا معرفت‌شناختی، به‌ویژه آن‌که در سالیان اخیر در تبیین بسیاری از پدیده‌های روان‌شناختی رویکردهای تکاملی و شناختی به‌کمک هم آمده‌اند و متخصصان این حوزه روان‌شناسی تکاملی و شناختی را در تعارض با یک‌دیگر نمی‌بینند. در انتهای این مقاله تلاش کرده‌ایم رویکردی تکاملی را به ادبیات معرفی کنیم که از داده‌های شناختی وام‌گرفته شده باشد.

## ۲. رویکرد شناختی در برابر رویکرد تکاملی به ادبیات

نگاه علمی به ادبیات با درنظر گرفتن علوم زیستی به دو شاخه کلی تقسیم می‌شود: نگاهی از منظر علوم شناختی و نگاهی دیگر از منظر زیست‌شناسی تکاملی. رویکرد شناختی از حدود سال‌های ۱۹۹۰ آغاز شد و از آن زمان تا کنون پیشرفت‌های بسیاری داشته است. درحالی‌که تکامل‌گرایان و دانشمندان علوم شناختی در اغلب حوزه‌ها توافق‌نظر دارند و آرای خود را مکمل آرای یک‌دیگر می‌دانند، این دو نحله هنوز درباره ادبیات به توافق نظری نرسیده‌اند و حتی می‌توان گفت اختلاف‌نظرها اساسی است. به‌طور کلی، انتقاد تکامل‌گرایان به نگاه شناختی به ادبیات جزئی‌نگردانستن ایشان است. انتقاد شناخت‌گرایان به متفکران تکاملی جدی‌تر است: این‌که اساساً نگاه تکاملی چه سخنی درمورد ادبیات

می‌تواند داشته باشد؟ مقاله حاضر به‌طور عمده به رویکرد تکاملی نظر دارد و پس‌از آن با بهره‌گیری از برخی رویکردهای نوین علوم شناختی به معرفی رویکردی شناختی - تکاملی خواهد پرداخت.

مطابق رویکرد رایج در نگاه تکاملی برای بررسی سودمندی هر خصیصه، از جمله هر رفتار یا هر گرایش رفتاری، باید برآیند هزینه‌ها و فایده‌های آن خصیصه را محاسبه کنیم. اگر فایده‌ها از هزینه‌ها افزون باشد، چنین خصیصه‌ای را سودمند ارزیابی می‌کنیم. در تحلیل بیشتر خصیصه‌های موجودات زنده فایده‌ها بر هزینه‌ها فزونی دارند؛ زیرا اگر نداشتند، خصیصه گرایش به حذف شدن پیدا می‌کرد. می‌پذیریم که برای تولید و نگهداری عضوی مانند چشم انرژی فراوانی صرف می‌شود، اما در مقابل، فایده‌هایی که بینایی به هم‌راه دارد چنان زیاد است که همگان بینایی را به‌عنوان «سازگاری» تعریف می‌کنند. از سوی دیگر، مواردی نیز وجود دارند که هزینه‌ها بر فایده‌ها برتری می‌یابند. چنین مواردی چه توجیهی دارند؟ زیست‌شناسان گاه با توسل به انتخاب جنسی و گاه با توسل به انتخاب گروه درصدد توجیه باقی‌ماندن این خصیصه‌ها برمی‌آیند. مثال معروف برای انتخاب جنسی، که مورد توجه داروین نیز بوده است، دم طاووس نر است. تولید چنین پر و بال رنگینی برای طاووس نر هزینه‌های بسیاری دارد. دو هزینه اصلی عبارت‌اند از نیاز به مواد غذایی بیشتر برای تأمین انرژی و ریزمغذی‌های کم‌یابی که برای رنگ درخشان پرها لازم است و چشم‌گیر بودن چتر زیبا برای شکارچپانی مانند ببرها. اما باوجود چنین هزینه‌هایی که این چتر زیبا برای بقای طاووس نر دارد، فایده‌هایی نیز برای ژن‌های او دارد. طاووس ماده چتر زیبایی جنس نر را می‌پسندد و به همین دلیل دارنده چتر زیبا بخت بیشتری برای فرزندآوری و انتقال ژن‌های خود به نسل بعد خواهد داشت. آیا ممکن است خصیصه گرایش به ادبیات در انسان به پر و بال طاووس نر شبیه باشد؟ در ادامه خواهیم دید فیلسوفانی مانند دنیس داتن (Denis Dutton) چنین نظری دارند.

مورد دومی که مورد توجه داروین نیز بوده است انتخاب گروه است. برای تبیین خصیصه‌هایی که برای فرد هزینه‌های زیادی دارند، اما برای بقای گروه سودمندند می‌توان از انتخاب گروه بهره برد. مورچه‌های کارگر که شبانه‌روز برای تأمین غذای مورد نیاز ملکه و زادگان او تلاش می‌کنند خود عقیم‌اند. در مثال طاووس نر دیدیم که اگر دم زیبای او بقای وی را تضمین نمی‌کند، لااقل به گسترش ژن‌های وی کمک می‌کند؛ اما مورچه‌های کارگر عقیم‌اند. اگر هدف تکامل بقای منجر به تولیدمثل است، رفتار ایشان سازگاری نیست، چراکه قادر نیستند ژن‌های خود را به نسل بعد منتقل کنند. داروین برای حل این مسئله

انتخاب گروه را مطرح کرد. در این نظریه کلیت اجتماع مورچگان به سان ابرسازواره در نظر گرفته می‌شود و بنابراین، بقا و تولیدمثل کلیت گروه هم‌زی است که اهمیت دارد و نه تک‌تک سازواره‌ها. با نگاهی امروزی، مورچه کارگر با کمک به گروه به‌نحوی غیرمستقیم ژن‌های خود را که در بدن ملکه نیز حضور دارند می‌پراکند. آیا گرایش به ادبیات از این سنخ است؟ یعنی ادبیات خصیصه‌ای است که اگر برای فرد هزینه دارد، لاف‌فایده‌هایی برای گروه دارد؟

اما خصیصه‌هایی نیز وجود دارند که با هیچ‌کدام از سه روش یادشده توجیه‌پذیر نیستند؛ برای مثال، وجود نقطه کور در چشم نمونه‌ای از آن‌هاست. چنین خصیصه‌هایی در واقع محصولات فرعی بدون کارکردند.

بنابراین، به‌طور خلاصه در توضیح خصیصه‌ها با چهارگانه‌ای روبه‌رویم که می‌توان آن را درباره ادبیات و روایت‌گری (که لزوماً یکی نیستند) به‌کار بست. پژوهش‌گرانی که به تبیین زیستی ادبیات می‌پردازند ظاهراً باید یک یا چند مسیر از چهار مسیر زیر را اختیار کنند و به‌نفع آن دلیل بیاورند:

۱. تبیین‌هایی ارائه دهند که روایت‌گری و ادبیات را به‌مثابه سازگاری در سطح فرد در نظر می‌گیرند؛

۲. تبیین‌هایی در سطح گروه ارائه دهند که نقش ادبیات را در کمک به بقای گروه در نظر می‌گیرند؛

۳. تبیین‌های برای کارآمدی ادبیات در انتخاب جنسی ارائه دهند که مطابق آن دلیل ماندگاری روایت‌گری و ادبیات مزیت‌های حاصل از آن در انتخاب جنسی باشد؛

۴. درنهایت، در صورت عدم رضایت از تبیین‌های سه‌گانه بالا، ازقرار باید به‌اجبار بپذیریم که ادبیات محصولی فرعی و بدون کارکرد است (در این حالت هنوز تبیین‌های تکامل فرهنگی را پیش‌رو خواهیم داشت).

جا دارد پیش از آن‌که به شرح تبیین‌های چهارگانه فوق بپردازیم، به دو تمایز توجه کنیم. تمایز نخست میان ادبیات شفاهی، که در همه جوامع دیده می‌شود، و ادبیات فاخر و مکتوب است که تنها پس از پیدایی خط شکل گرفته است. مورد نخست در همه فرهنگ‌ها مشاهده می‌شود و از این حیث جهان‌شمول است؛ اما ادبیات فاخر که شیوع کم‌تری دارد و در اقوام ساده‌تر دیده نمی‌شود، فقط در جوامعی وجود دارد که توانایی خواندن و نوشتن دارند.

تمایز دوم میان ادبیات و انواع دیگر روایت‌گری از جمله بیان شرح وقایع است. برایان بوید (Brian Boyd) معتقد است که هر نوع روایت‌گری ساده را نباید ادبیات در نظر گرفت (Boyd 2018: 136). اما تفاوت آنچه متن ادبی می‌نامیم با هر شکل دیگری از شرح وقایع چیست؟ حالتی را در نظر بگیرید که مردانی که از شکار بازگشته‌اند شبانه گرد آتش از آنچه طی شکار رخ داده است روایت‌گری می‌کنند. این شکلی ساده از شرح وقایع است، اما ممکن است همین شرح واقعه چنان محیرالعقول باشد که روزها و هفته‌ها تکرار شود و راوی خوش صحبت با شرح واقعه، که به تدریج شاخ و برگ‌هایی فراتر از آنچه رخ داده است به خود گرفته است، اسباب سرگرمی جمع را فراهم آورد. وقتی این داستان در نسل‌های بعدی نیز تکرار می‌شود به متنی در ادبیات شفاهی بدل می‌گردد. بنابراین، مرز میان ادبیات و وقایع‌نگاری چندان روشن نیست. این سخن درباره ادبیات مکتوب و سایر شرح‌نگاری وقایع نیز کمابیش صادق است. نوشته‌های فلسفی افلاطون را نمونه‌هایی اعلی از متون ادبی نیز به‌شمار می‌آورند و *سفرنامه ناصر خسرو* را نیز. هرچند به احتمال زیاد قصد پدیدآوردگان متفاوت بوده است.

دید تکاملی در پی آشکار ساختن تداوم‌ها و استمرارهاست (Darwin 1871: 88). مرزهای چنین قلمروی بسیار سیال است و تنها می‌توان گفت مصداق‌های بارزی مانند نمایش‌نامه‌های شکسپیر و اشعار سعدی قطعاً در حیطه ادبیات می‌گنجد و وقایع‌نگاری متعارف در روزنامه‌نگاری خبری خیر. این درحالی است که به‌زعم جاناتان گاتشال (Jonathan Gottchall) آگهی‌های تلویزیونی تا رؤیاهای روزانه، بازی‌های کودکان، و سریال‌های خنده‌دار از روایت‌گری‌های پیشاتاریخی انسان سرچشمه می‌گیرند و این روایت‌ها از هر سنخ که باشند، باورها، رفتارها، و اخلاقیات ما را شکل می‌دهند (گاتشال ۱۳۹۵: ۶). با این توضیح به سراغ تبیین‌های چهارگانه می‌رویم.

## ۱.۲ روایت‌گری و ادبیات به مثابه سازگاری در سطح فرد

نزد متفکران تکامل‌گرا مفهوم فردیت انسان متناظر مفهوم ارگانیسم در زیست‌شناسی است که پیش شرط ضروری رفتارهای هدف‌مندانه انسان است. در ساختارهای ادبی نیز این فردیت پیش شرط ضروری معنای ادبی است. داستان‌ها و اشعار از منظر یک فرد بیان می‌شوند. نویسندگان ضرورتاً روایت‌ها را از دیدگاه شخصیت‌ها بازگو می‌کنند و تمامی عواطف و تجربیات انسان در خلال ذهنیت یک فرد سازمان‌دهی می‌شود. بازخورد مخاطب

نیز در گرو تجربه‌ای فردی از مواجهه با داستان است و تجربه اشخاص از احساسات و ادراکاتشان در برخورد با روایت‌ها تجربه‌ای شخصی است. به همین دلایل، روان‌شناسی فردگرا، مفهوم تکاملی از نوع بشر، و تحلیل‌های ادبی، همه، به‌نوعی به یک‌دیگر پیوسته‌اند. از فرضیه‌هایی که ادبیات را سازگاری در نظر می‌گیرند می‌توان به این نظریه اشاره کرد که براساس آن ادبیات فرد را به الگوهایی برای مواجهه با موقعیت‌های مشابه در جهان واقعی مجهز می‌کند. در بسیاری از موارد، ادبیات ظرفیت تخیل انسان را برای کسب منطق حاکم بر زندگی روزمره افزایش می‌دهد. به یاری ادبیات می‌توانیم پیوندی منطقی بین گذشته و حال برقرار سازیم. این ظرفیتی است که برای پیش‌بینی آینده نیز نقش اساسی دارد. بنابراین، ادبیات از این منظر سازش‌دهنده به نظر می‌آید (Carrol 2004: 65).

طبق نظریه‌ای موسوم به «نظریه ذهن» (theory of mind) که خود از توانایی‌های سازش‌دهنده انسان است، ما دیگر افراد را هم‌چون خود واجد ذهن می‌دانیم و رفتارهای آنان را نیت‌مند در نظر می‌گیریم. به‌نظر می‌رسد روایت‌گری‌های اولیه انسان‌ها در شکل‌گیری نوع ابتدایی و ساده‌ای از نظریه ذهن نقش داشته‌اند و نیاکان ما قادر شده‌اند با پیشرفت این توانایی با دیگر انسان‌های جامعه تعامل کنند. ممکن است امروزه ادبیات به‌واسطه چنین قدرتی در درک کسانی که شبیه ما نیستند به ما کمک کند و ما را در برابر دیگر انسان‌ها حساس‌تر کند و درکل ظرفیت‌های ما را برای تفسیر جهان پیرامون افزایش دهد. به‌عقیده متفکران تکاملی داستان‌ها قلمروهایی‌اند که انسان در آن‌ها مهارت‌های مهم زندگی را، بدون مخاطره‌های ملازم آن، تمرین می‌کند. پیش از این‌که کودک خواندن و نوشتن بیاموزد توانایی‌هایی برای کنش‌گری در جهان و مواجهه با خطرها و چالش‌هایی به‌دست می‌آورد که در زندگی با آن‌ها روبه‌روست. بعدها این مهارت‌ها به‌واسطه ادبیات گسترش و بهبود می‌یابند. از منظر تکاملی، در بدو امر، ادبیات، چه تخیلی و چه واقع‌گرا، اهمیت خود را مرهون این مهارت‌های انسان است (Davies 2016: 140). متون ادبی لزوماً متضمن صدق نیستند. شاید نظریه صدقی که در ادبیات بتوان از آن سخن گفت نظریه انسجامی صدق باشد. این به آن معناست که صدق هر گزاره موجود در روایت فقط با توجه به کلیت داستان مشخص می‌شود و انسجام داستان نیز در گرو ارتباط همه گزاره‌ها با هم و و حمایتشان از یک‌دیگر است. نویسنده ممکن است گزاره‌ای را تعمداً در ناسازگاری با جریان داستان قرار دهد، اما اگر چنین حرکتی از روی سهو انجام شده باشد، یقیناً ضعف داستان‌سرایی نویسنده به‌شمار می‌آید.<sup>۱</sup> ساختار جهانی که در ادبیات بازنمایی می‌شود باید از انسجام درونی برخوردار باشد و هرچه این ساختار به جهان پیرامون ما نزدیک‌تر باشد

بیش تر هم دلی ما را برمی انگیزد. اما این نکته که کلیت داستان منسجم چه ارتباطی با واقعیت برقرار می کند می تواند مورد توجه ادبیات تکاملی باشد.

در داستان های واقع گرایانه، همان گونه که از نامشان پیداست، سازواری داستان در تطابق با جهان پیرامون است و همین باعث می شود حتی برخی گزاره های داستان به معنای تطابقی نیز صادق باشند. چنین روایت هایی که همانند کتاب های روان شناسی و جامعه شناسی در نظر گرفته می شوند در واقع تمرینی برای زندگی در جهان واقعی اند. این مهم ترین دلیل کسانی است که ادبیات را سازش دهنده می پندارند. مهم ترین قانون حاکم بر جهان ادبیات این است که شخصیت های روایت باورپذیر باشند. این گفته از منظر برخی تکامل گرایان به این معناست که شخصیت های روایت ها باید با واقعیت تکاملی انسان هماهنگی و هم خوانی داشته باشند (Kaufman 2016: 151). روایت ها عرصه تخیلات نویسندگان اند و هر چند هیچ داستانی را نمی توان یافت که کاملاً نمایان کننده زندگی واقعی یک انسان و رویدادهای روزمره آن باشد، هیچ داستانی را هم نمی توان یافت که نویسنده در نگارش آن چنان مرزهای خیال را درنوردیده باشد که دیگر تماسی با واقعیت نداشته باشد و هیچ عنصری از جهان واقع در آن مشاهده نشود. حتی اگر محیط و رویدادها نیز کاملاً از واقعیت و جهان پیرامون به دور باشند، باز هم احساسات، عواطف، و جنبه هایی از شخصیت قهرمانان آن، اعم از انسان یا موجودات خیالی، هم چنان وام دار چیزی است که در جهان پیرامون و سرشت موجودات زنده، یعنی در جهان واقعی، وجود دارد. پس حتی نویسندگان روایت های واقع گرایانه هم ساختار داستان و هم چگونگی روایت گری داستان را تخیل می کنند؛ اما جهانی که در داستان های تخیلی به تصویر درمی آید با جهان واقعی تفاوت دارد و در نهایت خلق جهانی که در آن اشخاص و اشیا با آن چه در جهان واقعی وجود دارد بسیار متفاوت باشد نیز لزوماً نتیجه ساختار متفاوت روایت نیست (Kroon and Voltolini 2019) و در تمامی این حالات، ادبیات درک ما را از باورها، عواطف، و خواسته های دیگر انسان ها افزایش می دهد و به تبع موجب هم دردی با آنان می شود (Davies 2016: 141).

## ۲.۲ ادبیات به مثابه سازش دهنده در سطح گروه

طیف وسیعی از فرضیه ها برای تمایل انسان به ادبیات مطرح اند که تبیین های گروهی یکی از مهم ترین این فرضیه ها به شمار می آیند. جوزف کرول (Joseph Carroll) در زمره



ارائه‌کنندگان برخی از این فرضیه‌هاست. به‌زعم کرول، سرکوب‌کردن روحیه رقابت‌جو یا خودداری از برتری‌طلبی در اعضای گروه اجتماعی سبب افزایش هم‌بستگی می‌شود و از نظر روانی به افزایش روحیه همکاری می‌انجامد. پرسش اساسی وی این است که آیا شخصیت اصلی و شخصیت‌های مثبت فرعی داستان‌ها بازنمایی‌کننده روحیه همکاری‌اند و شخصیت منفی انعکاس‌دهنده رفتار سلطه‌جو و برتری‌طلب؟ کرول درصدد پاسخ به این پرسش به مطالعه عمیق شخصیت‌های برخی رمان‌های معروف پرداخته است. نتیجه‌ای که می‌گیرد آن است که صفات و رفتارهای قهرمان‌ها و ضدقهرمان‌هایی که در ساختار روایت‌های قرن نوزدهم انگلیس بازنمایی شده‌اند ما را متقاعد می‌کنند که به این پرسش پاسخ مثبت دهیم. می‌دانیم انسان‌های جوامع شکارچی - دانه‌چین همواره به رفتارهای تساوی‌طلبانه تمایل داشته‌اند و در این جوامع رفتارهای سلطه‌جویانه و سرکوب‌گرانه در افرادی که به دنبال موقعیت‌های اجتماعی بالاتر بودند مذمت می‌شدند. به نظر کرول، اگر می‌پذیریم که سرکوب سلطه‌جویی و ممانعت از برتری‌طلبی در جوامع شکارچی - دانه‌چین کارکرد سازش‌دهنده داشته است و همچنین اگر می‌پذیریم چنین تمایلی در میان قهرمانان داستان‌های مورد مطالعه مشاهده می‌شود، قاعدتاً باید نتیجه گرفت که ادبیات از نظر اجتماعی دارای کارکرد سازش‌دهنده است (Carroll 2011: 152).

اما در برابر چنین ادعایی می‌توان به این واقعیت نیز اشاره کرد که در نقطه مقابل، روایت‌های ادبی می‌توانند بسیاری از اطلاعات گمراه‌کننده را نیز در اختیار ما قرار دهند؛ نفرت در روح ما تزریق کنند؛ عواملی را به‌عنوان فساد و تباهی موجود در جهان به ما معرفی کنند که درحقیقت عامل فساد و تباهی نیستند و برعکس، عوامل فساد و تباهی واقعی را بسیار عادی و بی‌خطر جلوه دهند؛ به ترویج خشونت پردازند و قوانین غیراخلاقی مدنظر خود را اخلاقی جلوه دهند؛ حتی زمانی که این معلومات گمراه‌کننده نباشند و برای انسان مفید واقع شوند، باید این نکته را در نظر داشته باشیم که بخش بزرگی از اطلاعاتی که ادبیات در اختیارمان می‌گذارد و در خزانه ذهن انبار می‌شود به دور از واقعیت است (Davies 2016: 141). البته نظریه پردازان تکاملی تمایزی میان آثار ادبی مستند و خیالی قائل نیستند، چه افسانه‌های ملل باشند و چه اسطوره‌پردازی. چیزی که اهمیت دارد این است که روایت‌های خیالی و واقعی با درک و کشف افکار دیگران ارتباط دارند. ادبیات با شبیه‌سازی واقعیت در نمونه‌های زیبایی‌شناسانه و عاطفی درک والاتری از موقعیت‌های اجتماعی که منجر به خلق آثار ادبی شده‌اند به انسان می‌دهد و افزون‌بر آن طرح‌هایی برای کنش‌گری در جامعه و تعامل با افراد آن نیز ارائه می‌کند.

علاوه بر قرائت‌های سنتی از تکامل گروه که فرضیه کرول به‌عنوان نمونه‌ای از آن‌ها معرفی شد، رویکردهای دیگری نیز وجود دارند که به‌هنگام سخن از تکامل گروه از تکامل فرهنگ نیز می‌گویند. این دسته از تکامل‌گرایان به‌جای تمرکز بر ویژگی‌ها و تمایلات ارثی انسان، انتقال ژن‌ها، و تکامل ژنتیکی به تکامل فرهنگی توجه دارند. ادبیات در فرایند تکامل فرهنگی انسجام میان‌گروهی را افزایش می‌دهد. انسجام میان‌گروهی، همان‌گونه‌که از نامش برمی‌آید، برای بقا و تولیدمثل تک‌تک افراد اهمیت کم‌تری قائل است، اما بقای گروه را هدف قرار می‌دهد. توارث فرهنگی، که از جمله از طریق تداوم سنت‌های ادبی رخ می‌دهد، گاه حتی جای‌گزین توارث ژنتیکی می‌شود (Davies 2016: 142). به این ترتیب، بالین‌که بسیاری از متفکران تکاملی بیش‌تر بر نقش‌های فردی ادبیات از راه تقویت و تثبیت اسطوره‌ها، اعمال، عادات، و ارزش‌ها تأکید دارند، برخی از طرفداران رویکردهای تکامل فرهنگی با اذعان به این واقعیت که ادبیات موجب اتحاد و هم‌بستگی افراد جامعه و استحکام جوامع می‌شود از مسیر سنتی نظریه انتخاب طبیعی که رویکردی فردگرایانه دارد فاصله می‌گیرند.

### ۳.۲ ادبیات به‌مثابه ابزاری در انتخاب جنسی

نکته دیگری که برخی متفکران تکامل‌گرا به آن اشاره می‌کنند این است که ادبیات عرصه نوعی نمایش جنسیتی برای نویسنده و خالق اثر است. دنیس داتن و کنت آر. میلر (Kenneth R. Miller) بر نیروی اغواکننده و برانگیزاننده متون ادبی و قابلیت آن به‌عنوان عرصه‌ای برای ظهور هوش و ذکاوت، طنز و بذله‌گویی، تخیل و تصور، و خلاقیت و سرزندگی اشاره می‌کنند که در آن نویسندگان برتری خود را در مهارت‌های زبانی، گستره واژگان، و امکاناتی که از طریق آن در زندگی انسان فراهم می‌آید نمایش می‌دهند (علیزاده و صمدی ۱۳۹۷: ۱۸۴).

در نقد چنین نگرشی به ادبیات می‌توان گفت تلاش برای خلق آثار ادبی به‌ندرت برای انتخاب جفت صورت می‌گیرد. آفرینش ادبی و مطالعه ادبیات اغلب امری شخصی است که در خلوت فرد و نه در حضور جمع و نه به‌منظور جلب جفت صورت می‌پذیرد. زیست‌شناسان میان بقای فرد و بقای تبار تمایز قائل می‌شوند. گاهی این دو هم‌سو نیستند. هدف نهایی در اشکالی از انتخاب جنسی بقای تبار است و نه بقای ارگانیسم؛ مثلاً در دسته‌ای از عنکبوت‌ها، عنکبوت نر بقای خود را فدای انتقال ژن‌هایش به نسل بعد می‌کند و پس از جفت‌گیری طعمه جفت ماده خود می‌شود؛ اما با این عمل بقای تبار را یاری

می‌دهد. پرداختن به ادبیات از سنخ کار عنکبوت نر نیست؛ بنابراین، به این معنا هدف انتخاب جنسی نیست. شاید داستان‌سرایان در زمان نیاکان ما در میان جمعی که به‌دور آتش حلقه می‌زدند جایگاه ویژه‌ای می‌یافتند و در انتخاب همسر از آن بهره می‌بردند، ولی امروزه چنین موقعیتی برای قصه‌گویی رودررو بیش‌تر در رابطه میان مادر و فرزند یا روابط کودکان پیش می‌آید تا در جریان جفت‌یابی. این بدین معنا نیست که داستان‌سرایی‌های مردان برای جلب توجه و رضایت زنان را نادیده می‌گیریم، اما بسیاری از رفتارهای جای‌گزین را هم می‌توان ذکر کرد که به‌همین شکل در راه جلب توجه جنس مخالف کاربرد دارند. شاید بتوانیم نقش تکاملی ادبیات را در کسب برتری و پیروزی در رقابت‌های اجتماعی و فراهم‌آوردن و ارتقای شأن اجتماعی برای داستان‌سرایان در نظر بگیریم. نقش انتخاب جنسی را می‌توان در جوامع کنونی به انتخاب فرد توسط همه افراد جامعه، هم‌جنس و غیرهم‌جنس، تسری داد. انسان موجودی بسیار اجتماعی است و اعتباری که ادبیات به انسان می‌بخشد در کمیت و کیفیت توجه دیگران به انسان مؤثر است و سبب به‌سازی موقعیت‌های اجتماعی و پیشرفت انسان می‌شود. پس ادبیات باعث سازگاری اجتماعی و کمک به ساخت هویتی اجتماعی برای انسان می‌شود که در انتخاب جنسی تأثیر دارند.

## ۴.۲ ادبیات به‌عنوان محصول فرعی و بدون کارکرد

هنگامی که از سازش دهنده‌بودن ادبیات سخن می‌گوییم ادبیات مکتوب تنها بخش کوچکی از آنچه را که در نظر داریم تشکیل می‌دهد. از اختراع خط حدود ۵۰۰۰ سال می‌گذرد و آن شکل از روایت‌های ادبی که در سازش انسان مؤثر واقع شده اند بیش‌تر ادبیات شفاهی، اشعار، نمایش‌نامه‌ها، و افسانه‌هایی بوده‌اند که از زمان نیاکان ما سینه‌به‌سینه نقل شده‌اند. از این‌روست که به‌زعم برخی متفکران این حوزه از جمله استیون پینکر (Steven Pinker) دوره سازش دهنده‌بودن ادبیات به‌پایان رسیده است و تنها اشتیاقی به آن مانند میل به قند و چربی در انسان به‌یادگار مانده است. نگاه پینکر به ادبیات و هنرها از منظر یافته‌های روان‌شناسی تکاملی است و بر همین اساس به طرح پرسش درباره کارکرد سازگاری‌دهنده ادبیات می‌پردازد. وی دو کارکرد عمده برای ادبیات در نظر می‌گیرد: آموزشی و تفریحی؛ و ادبیات را درعین مفیدبودن مطبوع می‌داند. به‌عقیده پینکر، جنبه آگاهی‌دهنده ادبیات سازگاری‌دهنده به‌شمار می‌آید، ولی جنبه لذت‌بخش بودن آن خیر. تمایل امروز ما به ادبیات مانند میل به قند و چربی از دورانی باقی مانده است که با کمبود این مواد مواجه بودیم و

برای بقا و تولیدمثل به آن‌ها نیاز داشتیم؛ و اکنون با وجود این که چنین اشتیاقی فایده گذشته را ندارد و در جهان امروزه سازش دهنده نیست و حتی به چاقی گسترده در جوامع صنعتی انجامیده است، کماکان میل به آن‌ها در انسان باقی مانده است. از منظر پینکر، ادبیات نیز زمانی سازش دهنده و کارآمد بوده است، اما امروزه چنین نیست؛ ولی هم چنان میل به آن در انسان باقی مانده است. ادبیات و هنرها مانند وعده غذایی اند که به منظور تحریک نقاط خاصی از مغز و خشنودساختن روان انسان آماده شده‌اند و لذتی کم‌وبیش سهل‌الوصول و بی‌دردسر را برای مغز فراهم می‌سازند و تأثیری مشابه الکل، مواد مخدر، یا دسر چرب و شیرین دارند. دلیل لذت‌بردن ما از ادبیات نیز براساس یافته‌های روان‌شناسی تکاملی مدارهای ذهنی ماست که در فرایند تکامل به نحوی شکل گرفته‌اند که متن ادبی می‌تواند دسته‌ای از احساسات خوشایندی را که هرگز در طبیعت یک‌جا در اختیار انسان قرار نمی‌گیرند به میزان فراوان به پایانه‌های لذت ذهن ما منتقل سازد. استیون پینکر می‌گوید: «چه چیزی در بذل توجه و اهمیت دادن به وقایعی که هرگز اتفاق نیفتاده‌اند سازگاری دهنده است؟ شاید امروزه دیگر ادبیات چنین کارکردی نداشته باشد، کارکردی که در آغاز داشته است» (Pinker 2007: 174). اما نمی‌توان منکر شد که ادبیات و هنرها موجب لذتی حقیقی در انسان‌اند و غوطه‌ورشدن در جهان هنر و ادب چنان خوشایند است که می‌تواند دلیل اصلی تمایل انسان به آن‌ها باشد. دور از انتظار نیست که انسان بخواهد با ادبیات و محصولات وابسته به آن، از قبیل سینما و تئاتر، وقت بگذراند.

ادبیات داستانی دست‌کم تا اندازه‌ای با لذت درآمیخته است. استعاره‌های تخیلی یا همان همکاری توأمان زبان و تخیل به مثابه ابزارهایی برای نمایاندن جهان مجازی‌اند، جهانی که مخاطب در آن توهمات خوش‌آیندی مانند کشف قلمروهای ناشناخته، غلبه بر دشمنان، هم‌نشینی با دیگر انسان‌ها، و جذب جنس مخالف را واقعیت می‌پندارد (ibid.: 171).

در پایان بخش قبل، که از انتخاب جنسی سخن رفت، به شأن اجتماعی افراد نیز اشاره شد. شاید بتوان تلاش برای ارتقای شأن اجتماعی را از محصولات فرعی انتخاب جنسی دانست که از سطح جنس مقابل و رده‌های سنی خاص فراتر می‌رود و شامل همه افراد جامعه می‌شود؛ برای نمونه، ممکن است آراستگی افراد در بدو امر برای جذب جنس مقابل صورت گرفته باشد، اما این خصیصه می‌تواند برای جلب نظر تمامی افراد جامعه در جهت ارتقای شأن اجتماعی نیز مؤثر واقع شود.

### ۳. نگاه شناختی به ادبیات

متفکران شناخت‌گرا در مطالعات ادبی عموماً به نقش استعاره‌ها می‌پردازند. با توجه به جایگاه استعاره‌ها در شناخت انسان و حضور قابل توجه آن‌ها در عرصه ادبیات، نقدهای ادبی شناختی اغلب به استعاره‌های موجود در آثار ادبی می‌پردازند. لیکاف و جانسون در کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم* تصریح می‌کنند که ذهن سازگاری یافته انسان محل استقرار استعاره‌هاست و تمامی نظام مفهومی ذهن انسان از تجربیات جسمانی حاصل می‌شود. هم‌چنین، نظام مفهومی معمول ما که به واسطه آن می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم اساساً از ماهیتی استعاری برخوردار است. نزد لیکاف و جانسون تمامی صورت‌های شناختی بر تجربه استوارند و تجربه نیز بر ترکیب ژن‌ها و آثار متقابل آن‌ها در محیط فیزیکی و اجتماعی مبتنی است. به بیان دیگر، نظام مفاهیم و ساختار معنایی ذهن ما از طریق بدن شکل می‌گیرد و گویی توانایی درک تجربه از طریق استعاره نوعی حس است مانند دیدن، لمس کردن، یا شنیدن، حسی که درک و تجربه جهان پیرامون را برای ما فراهم می‌کند (لیکاف و جانسون ۱۳۹۶: ۲۶).

در حوزه ادبیات تکاملی، دغدغه منتقدان ادبی، هم‌چون جوزف کرول، پرداختن به شخصیت‌های حاضر در روایت‌ها و ارائه دلایل‌هایی برای هم‌ذات‌پنداری مخاطب با آن‌هاست. هر دو رویکرد شناختی و تکاملی از مفهوم سرشت انسان بهره می‌گیرند، اما رویکرد شناخت‌گرایان به سرشت انسان جزئی‌نگران‌تر است. علاوه بر رویکردهای تکاملی ذکر شده، در دهه‌های اخیر زیست‌شناسی تکاملی پیوند نزدیکی با زیست‌شناسی رشد یا تکوین یافته است که گاه به زیست‌شناسی تکاملی - تکوینی یا به‌طور خلاصه تکا - تکو شناخته می‌شود. مستقل از این مباحث، رویکرد مشابهی در علوم شناختی نیز شکل گرفته است. اگر در زیست‌شناسی درپی برپایی مدل‌هایی اند که مرز میان تکامل و تکوین را مبهم می‌سازد، تأکید علوم شناختی بر کم‌رنگ کردن مرز میان ذهن و بدن از یک سو و بدن و محیط زیست از سوی دیگر است. چنین رویکردهایی امکان بررسی جهان‌شمول‌هایی انسانی از جمله ادبیات را از منظری نوین فراهم ساخته است. هرچند تاکنون اندیشمندی مستقیماً ادبیات را براساس نگاه‌های جدید شناختی - تکاملی از جمله نظریه ذهن بدن‌مند تحلیل نکرده است، اما از منظر نگارندگان این امکان وجود دارد. در سطور زیر تنها به معرفی خطوط کلی چنین تبیین‌هایی خواهیم پرداخت.

#### ۴. ادبیات از منظر نظریه ذهن گسترش یافته و زیست‌شناسی تکا - تکو

در دهه‌های اخیر نظریه تکامل زیستی از یک‌سو و علوم شناختی از سوی دیگر شاهد سربرآوردن رویکردهای جدیدی بوده‌اند که افق‌های تازه‌ای را برای مطالعه انسان و فرهنگ او به‌طور عام و تکامل ادبیات به‌طور خاص گشوده‌اند. تاکنون صاحب‌نظرانی که در حیطه ادبیات تکاملی نظریه‌پردازی کرده‌اند به نظریه تکامل در شکل سنتی آن و به‌ویژه به روان‌شناسی تکاملی توجه داشته‌اند. استفن دیویس (Stephen Davies) در زمرة زیبایی‌شناسان تکاملی است که در مقاله اخیر خود سایر زیبایی‌شناسان تکاملی را به آشنایی با رویکردهای جدید تکاملی و شناختی دعوت می‌کند، هرچند خودش به‌نحو ایجابی به اشاره‌هایی بسنده می‌کند. در این بخش به قابلیت‌هایی که دو رویکرد نوظهور، اولی در حیطه علوم شناختی و دیگری در حیطه نظریه تکامل، برای مطالعه تکامل ادبیات ایجاد می‌کنند اشاره خواهیم کرد.

نظریه نخست نظریه ذهن گسترش یافته است که چالمرز (David Chalmers) و کلارک (Andy Clark) مطرح کرده‌اند و این دعوی را دارد که مرز قاطع و صریحی میان بیرون و درون ذهن وجود ندارد. دسته‌ای حتی فراتر می‌روند و عقیده دارند نه تنها مغز، بلکه بدن نیز مرز میان ذهن و جهان پیرامون نیست (Chalmers and Clark 1998: 11). این دسته از دانشمندان علوم شناختی که بسیار متأثر از زیست‌شناسی تکاملی‌اند در تاریخچه نظر خود از فیلسوفانی مانند دیویی (John Dewey)، هایدگر (Martin Heidegger)، و مریلوپونتی (Maurice Merleau-Ponty) بسیار یاد می‌کنند. شاید با رجوع و اشاره‌ای کوتاه به اندیشه هایدگر و تبیین رابطه میان دازاین و عالم دازاین از نگاه وی بتوان قدری این منظر را روشن‌تر کرد. مطابق نظر هایدگر وجود در عالم مطرح است. دازاین تاهنگامی که دازاین است نمی‌تواند از عالم خود جدا باشد. عالم از دازاین انفکاک‌پذیر نیست و از اصطلاح «در جهان - هستن» پدیده‌ای وحدانی مدنظر است (هایدگر ۱۳۸۹: ۱۷۲). بر همین اساس، این‌که چه چیزی خارج از آگاهی ما و ورای آگاهی ما قرار دارد از منظر هایدگر نادرست می‌نماید. جهان به‌معنای مجموعه‌ای از اشیای از قبل موجود نیست که توسط ذهن بررسی و مطالعه شود، بلکه مجموعه‌ای است که ما با آن در ارتباطیم.

در نظریه دوم که از ابتدای قرن بیست‌ویکم گسترش روزافزونی یافت نقش فرایندهای رشد در موجودات زنده مورد توجه زیست‌شناسان تکاملی قرار گرفت و به‌مرور شاخه‌ای با نام زیست‌شناسی تکا - تکو شکل گرفت. این شاخه که به بررسی شباهت میان ویژگی‌های

زیست‌شناختی که ناشی از اشتراک نیایی است می‌پردازد به ایجاد شاخهٔ تکا - تکو در روان‌شناسی نیز منجر شد. مطابق با این دیدگاه، فرایندهای تکاملی به‌ویژه انتخاب طبیعی به‌جای آن‌که صرفاً خصیصه‌های ساختاری موجودات زنده را هدف انتخاب قرار دهند، گاه راه‌بردهای رشد رقیب را هدف قرار می‌دهند. برای نمونه، دو راه‌برد اصلی در فرزندآوری مشاهده می‌شود: مطابق با راه‌برد نخست که در جوامع فقیرتر شایع است تعداد بیش‌تری فرزند در خانواده به‌دنیا می‌آیند تا دست‌کم برخی از آن‌ها بخت موفقیت در جامعه را بیابند؛ در راه‌برد جای‌گزین که عمدتاً در جوامع برخوردار مشاهده می‌شود تعداد فرزندان کم‌تری با مراقبت‌های سطح بالاتری پرورش داده می‌شوند.

توجه هم‌زمان به این دو نظریه می‌تواند افق‌های تازه‌ای را در مطالعه ادبیات بگشاید. نظریهٔ نخست، یعنی نظریهٔ ذهن گسترش‌یافته، رابطهٔ وثیقی میان ذهن و جهان پیرامون برقرار می‌کند و نظریهٔ دوم اهمیت این رابطه را در دوران رشد کودک پررنگ‌تر می‌سازد. شاید بتوان گفت ادبیات یکی از بااهمیت‌ترین منابع محیط پیرامون در دوران کودکی است که ذهنیت کودک را شکل می‌دهد. به‌دلیل دوران کودکی نسبتاً طولانی در انسان، کودک زمان زیادی دارد تا مهارت‌های اجتماعی خود را بهبود بخشد. رشد و پرورش در فضایی حاصل می‌شود که به‌طور حیرت‌آوری پیچیده است و ساختاری دارد متشکل از خویشاوندان نسبی و سببی دور و نزدیک، سلسله‌مراتبی از جایگاه‌ها، و روابط درون و برون‌گروهی. دو ویژگی منحصربه‌فرد انسان یعنی دارابودن زبان و نظریهٔ ذهن ابزارهایی‌اند برای توانایی انسان در آموختن این روابط اجتماعی. مطابق نظریهٔ ذهن، ما قادریم دیگر انسان‌ها را نیز مانند خود واجد ذهن و محتویات آن از جمله باورها، عاطفه‌ها، انگیزه‌ها، و اهداف بدانیم. زبان نیز امکان به‌اشتراک گذاشتن این باورها، عاطفه‌ها، انگیزه‌ها، و اهداف را فراهم می‌کند.

به دو راه‌برد فرزندآوری اشاره شد: یکی داشتن تعداد زیادتر فرزندان به‌همراه پرورش و مراقبت کم‌تر و دیگری داشتن فرزندان کم‌تر به‌همراه پرورش و مراقبت بیش‌تر. در هر دو راه‌برد، کودکان از طریق روایت‌هایی به فهم جهان پیرامون و کنش‌گری با آن می‌پردازند و چهارچوب‌های ذهنی خود را گسترش می‌دهند. داستان‌ها در شکل‌دهی به ساختار ذهنی کودکان نقش اساسی دارند. ادبیاتی که کودکان در راه‌بردهای یادشده با آن‌ها مواجه می‌شوند تفاوت‌های معناداری دارند. در جوامع سنتی‌تر که میانگین تعداد فرزندان خانواده بیش از جوامع مدرن است داستان‌های مردمی که اغلب عیناً و بی‌کم‌وکاست نقل می‌شوند نقشی کلیدی دارند و عموماً جامعه هیچ‌گونه تخطی از خط‌سیر همیشگی داستان را برنمی‌تابد؛ در

حالی که در جوامع مدرن تنوع داستان‌ها بیش‌تر می‌شود و حتی گاه به کودکان مخاطب داستان اجازه داده می‌شود خود نقش راوی را به‌عهده گیرند. برای نمونه، افزوده‌شدن فناوری‌های جدید انواع جدیدی از روایت‌گری‌ها را نیز با خود به‌هم‌راه آورده است. نمونه آن جوامعی است که در آن برنامه‌های رایانه‌ای این امکان را فراهم می‌سازند تا کودک خود، علاوه بر مخاطب داستان، در نقش نویسنده ظاهر شود و داستان را به‌سلیقه خود به‌پایان رساند. به‌نظر می‌رسد اگر چنین فناوری‌هایی در دست‌رس اکثر کودکان جامعه باشد، شاهد تفاوت فاحشی با جوامع سنتی‌تر خواهیم بود. به‌عنوان شاهدی بر این دعوی می‌توانیم از نظریه‌های یادشده در این بخش بهره‌گیریم.

انسان، همانند بسیاری از دیگر موجودات زنده از جمله سگ آبی، منفعلانه در انتظار انتخاب‌شدن توسط محیط نمی‌ماند. همان‌گونه‌که سگ آبی در نبود سد آبی برای زادآوری خود اقدام به ساخت سد می‌کند، انسان نیز محیط‌زیست را مطابق نیازهای خود تغییر می‌دهد. در جوامع سنتی‌تر، باوجود تواتر بالای نقل روایت‌های عامیانه مردمی، الگوهای روایتی مشابه برای کودکان جامعه‌گرایش‌های برساختی مشابهی به‌بار خواهند آورد. در چنین جوامعی انتظار می‌رود دسته مشخص و محدودی از هنجارهای اجتماعی در جامعه ریشه‌دوانند و در طول زمان نیز باقی بمانند. فایده بزرگ این سنخ از جوامع پیوند محکم‌تر میان نسل‌هاست. روایت‌ها می‌توانند فضایل مطرح‌شده در داستان‌ها را به‌نحوی پایدار، طی زمان، تداوم بخشند و بنابراین گفت‌وگوی میان‌نسلی به‌نحوی کارآمدتر رخ می‌دهد. اما همین ثبات می‌تواند به ناکارآمدی‌هایی بینجامد. در جهانی که از یک‌سو به‌شدت در حال تغییر است و از سوی دیگر روابط میان فرهنگی رو به گسترش است، ثبات می‌تواند تأثیری منفی در بر داشته باشد. شاید به همین علت بوده است که در جوامع مدرن اشکال جدیدی از روایت‌گری سربرآورده‌اند و رو به گسترش‌اند. در جوامع سنتی‌تر یک‌سانی داستان‌ها و یک‌سانی نحوه روایت آن‌ها موجب مشابهت در رفتارهای انسان می‌شوند. در جوامع مدرن نه‌تنها داستان‌ها متنوع شده‌اند، بلکه نحوه روایت‌گری نیز متنوع شده است. برای نمونه، ابتدا کتاب‌ها، سپس رادیو، و بعد تلویزیون نقش راوی را برای کودکان برعهده گرفتند و اکنون نیز رایانه‌ها در اشکال مختلف خود این امکان را فراهم کرده‌اند که کودک با خلاقیت خود داستان را به‌انتها برساند و سرنوشت قهرمانان داستان را رقم زند. نکته قابل‌توجه آن است که این تنوع در روایت‌گری خود در حال گسترش در تمامی نقاط جهان است و مشابهت در روایت‌گری‌های جدید به‌سان شباهت در روایت‌های سنتی و نحوه روایت‌گری سنتی می‌تواند به برساخته‌شدن الگوهای اجتماعی مشترک بینجامد. در روایت‌گری‌های سنتی



برای کودکان، ادبیات تنها در نقش‌های محافظه‌کارانه در جهت ابقا و تثبیت هنجارهای جامعه گام برمی‌دارد. اعضای جامعه‌های سنتی داستان را همان‌سان‌که برای خودشان در دوران کودکی روایت شده بود برای فرزندان خود نقل می‌کردند و هیچ تغییری در چهارچوب و نحوه روایت داستان‌های شناخته و به رسمیت شناخته شده پذیرفته نبود. اما در روایت‌گری‌های کنونی در برخی جوامع بسیاری از داستان‌ها به‌روز می‌شوند تا هنجارهای جدیدی را در جامعه ابقا کنند و حتی کودکان نقش راوی و آفریننده آثار را بازی می‌کنند و مجازند خط‌سیر روایت‌ها را دگرگون کنند؛ برای نمونه، می‌توانیم به ویراست‌های جدیدتر داستان مردمی سیندرلا اشاره کنیم که برخلاف روایت‌های سنتی، به کودکان می‌آموزند زشتی و زیبایی ظاهری گواه و شناسه‌ای برای خوبی و بدی اخلاقی و ذهنی انسان‌ها نیست. شخصیت پردازی ناخواهری‌های سیندرلا در روایت‌های امروزی به‌گونه‌ای است که کودکان با ایشان هم‌ذات‌پنداری و هم‌دلی بیش‌تری نشان می‌دهند (Pinker 2011: 41). کودکانی که به‌نحوی مستمر با این سنخ از روایت‌گری‌ها رشد کنند افرادی منعطف و آسان‌گیرتر خواهند بود و در بازه‌های زمانی چند نسل می‌توان انتظار داشت که گرایش‌های انسان‌دوستانه در قالب روایت‌گری‌های جدید ترویج یابند. در نقطه مقابل باید به خطرهای داستان‌هایی نیز اشاره کرد که به ترویج خشونت می‌پردازند. بسیاری از بازی‌های رایانه‌ای که کودک در نقش راوی ظاهر می‌شود و می‌تواند سرنوشت شخصیت‌های داستان را تعیین کند خشونت‌آمیزند. در بسیاری از این داستان‌ها کودک با به‌کارگیری تنبیه، زدوخورد، سوانح، و قتل سرنوشت قهرمانان داستان را با سنگ‌دلی تعیین می‌کند. چنین امری می‌تواند حساسیت به خشونت را در جامعه کاهش دهد و انجام برخی رفتارهای خشونت‌آمیز را به هنجارهای نسل‌های آینده تبدیل کند. تغییر در روایت‌گری به تغییر در هنجارهای جوامع می‌انجامد.

## ۵. نتیجه‌گیری

روایت‌گری و ادبیات نقشی بسیار بیش از سرگرمی در فرایند تکامل انسان بازی کرده‌اند و در ادامه تکامل انسان نقش آن‌ها بسیار پررنگ‌تر نیز شده است. روایت‌گری هم در جهت ابقای هنجارهای اجتماعی میان نسل‌ها نقش بازی می‌کند و هم در ایجاد هنجارهای جدید متناسب با تغییرات جهانی. هرچند ممکن است تبیین‌های سنتی حیطه تکامل زیستی به‌تنهایی در تعیین نقشی برای ادبیات در جوامع انسانی از گذشته تا حال

کاملاً توفیق نیافته باشند، اما تلفیق آن‌ها با هم درک بهتری را از این پدیده پیچیده فراهم می‌آورد. ادبیات احتمالاً هم سازگاری در سطح فرد است، هم در سطح گروه، هم توسط انتخاب طبیعی ماندگار شده است، و هم به واسطه انتخاب جنسی. به علاوه، وجوهی از ادبیات نیز محصول فرعی سایر سازگاری‌ها هستند. نقش ادبیات پیچیده‌تر از آن است که الگوی تبیینی منفردی قادر به تعیین آن باشد. هم‌چنین، در سال‌های اخیر رویکردهای نوینی در حیطه تکامل زیستی بروز یافته‌اند که می‌توانند در تبیین ادبیات نقش بازی کنند. در این مقاله تنها درصدد برآمدیم برای نمونه ظرفیت‌های مدل‌های جدید تکاملی را نیز نشان دهیم.

### پی‌نوشت

۱. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان در فیلم‌نامه‌هایی مشاهده کرد که مورد انتقاد قرار می‌گیرند و منتقدان در نقدهای خود به چنین ضعف‌هایی می‌تازند.

### کتاب‌نامه

- علیزاده، روجا و هادی صمدی (۱۳۹۷)، «اهمیت اصالت اثر هنری از منظر مخاطب در زیباشناسی تکاملی دنیس داتن»، *مجله شناخت*، ش ۷۸.
- لیکاف، جرج و مارک جانسون (۱۳۹۸)، *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، ترجمه جهان‌شاه میرزاییگی، تهران: آگاه.
- گاتشال، جان‌اتان (۱۳۹۵)، *حیوان قصه‌گو*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- مایر، ارنست (۱۳۸۸)، *چه چیزی زیست‌شناسی را بی‌همتا می‌سازد؟*، ترجمه کاوه فیض‌اللهی، مشهد: جهاد دانشگاهی.
- هایدگر، مارتین (۱۳۹۵)، *هستی و زمان*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.

- Boyd, Brian (2018), *The Routledge Handbook of Evolution and Philosophy*, Richard Joyce (ed.), New York and London: Routledge
- Carroll, Joseph (2004), *Literary Darwinism: Evolution, Human Nature and Literature*, New York and London: Routledge.
- Carroll, Joseph (2011), *Reading Human Nature: Literary Darwinism in Theory and Practice*, Albany: Suny Press, State University of New York Press.
- Darwin, Charles (1981), *The Descent of Man, and Selection in Relation to Sex*, John Tyler Bonner and Robert M. May (eds.), Princeton: Princeton University Press.

- Davies, Stephen (2016), "Evolutionary Approaches to Literature", *The Routledge Companion to Philosophy of Literature*, Noel Carroll and John Gibson (eds.), New York and London: Routledge.
- Kaufman, Whitley R. (2016), *Human Nature and the Limits of Darwinism*, New York: Palgrave Macmillan.
- Kroon, Fred and Alberto Voltolini (2019), "Fiction", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, <<https://stanford.library.sydney.edu.au/archives/win2019/entries/fiction/>>
- Mathen, Mohan (2013), "Art and Evolution", *The Routledge Companion to Aesthetics*, Berys Gaut and Dominic McIver Lopes (eds.), New York and London: Routledge.
- Pinker, Steven (2007), *The Blank State: The Modern Denial of Human Nature*, New York: Viking.
- Pinker, Steven (2011), *The Better Angels of Our Nature: Why Violence Has Declined*, New York: Viking.
- Sosis, Richard (2009), "The Adaptationist-Byproduct Debate on the Evolution of Religion: Five Misunderstandings of the Adaptationist Program", *Journal of Cognition and Culture*, vol. 9, no. 3.

